

بررسی چارچوب‌های نظری درباره مواضع جریان‌های حوزوی نسبت به انقلاب (۱۳۵۷ - ۱۳۴۰)

حسین ارجینی*

چکیده

برای تحلیل مواضع جریان‌های حوزوی از دهه چهل تا پیروزی انقلاب اسلامی، چارچوب‌های نظری متفاوتی قابل طرح است. نویسندگان غربی معمولاً از سه جریان «کاملاً غیر سیاسی»، «میان‌رو» و «تندرو و رادیکال» و برخی نویسندگان داخلی نیز از سه جریان «محافظه‌کار و غیر سیاسی»، «میان‌رو» و «انقلابی» نام می‌برند. طبق دیدگاه اکثر فقهای شیعه که انقلاب بر ضد حاکمان جور را جایز یا واجب می‌دانند، جریان «انقلابی» به رهبری امام خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ و جریان «معارض رژیم شاه» به هدایت آیات عظام گلپایگانی و نجفی قابل شناسایی است. البته دیدگاهی که قیام در عصر غیبت را جایز نمی‌داند، مبنای فقهی ندارد و غالباً از دیدگاه سیاست‌پرهیزی حاکم بر حوزه متأثر است.

واژگان کلیدی

جریان‌های حوزوی، انقلاب، جریان انقلابی، جریان معارض رژیم، جریان پرهیز از سیاست، جریان میان‌رو، جریان وابسته.

مقدمه

در تبیین جریان‌های حوزوی، نمی‌توان به تاریخ تشیع و علما و فقهای بزرگ آن از سال‌های آغازین غیبت کبرا، چون شیخ صدوق، شیخ مفید، شیخ طوسی و علمای قرن‌های اخیر، همانند محقق کرکی، شهید ثانی، صاحب جواهر و ...؛ تا علمای معاصر، مانند آیت‌الله حائری مؤسس، آیت‌الله اصفهانی، آیت‌الله حجت،

arjini4@gmail.com
تاریخ پذیرش: ۹۱/۴/۱۲

* عضو هیئت علمی دانشگاه معارف اسلامی.
تاریخ دریافت: ۹۱/۲/۱۸

آیت‌الله بروجردی و ... بی‌توجه بود. نظام مرجعیت، سابقه‌ای دیرینه در تشیع دارد و ریشه‌های آن را باید در تاریخ تشیع و علما و فقهای آن، از قرن چهارم و پنجم هجری تاکنون جست که مرکزیت آن، گاه در بغداد و نجف و حله و زمانی در ری و قم و اصفهان مستقر بوده است.

در تاریخ معاصر ایران، حوزه ضربه سختی در جریان مشروطه خورد و با حاکمیت رضاخان، دیگر امیدی به احیای آن در ایران نبود؛ اما با تأسیس حوزه علمیه قم، به‌وسیله آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری در سال ۱۳۴۰ ق (۱۳۰۱ ش) و تلاش ایشان در حفظ حوزه و پرهیز از تقابل با رضاخان، این مرکز شیعی احیا شد. آیت‌الله بروجردی نیز که تجربه تلخ مشروطه، ایشان را در مسائل سیاسی محتاط کرده بود، به تقویت حوزه و فعالیت‌های فرهنگی همت گماشت. همین امر باعث تقویت حوزه علمیه قم و روحانیت شد. (جعفریان، ۱۳۸۱: ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۴) مواضع امام بعد از رحلت آیت‌الله بروجردی، به‌آرامی مرجعیت را به سمت «سیاست‌پذیری» سوق داد. (همان: ۲۰۴)

البته در تحلیل صحیح و دقیق مواضع جریان‌های حوزوی درباره تحولات سیاسی و اجتماعی به طور عام و درباره انقلاب به طور خاص، توجه به شرایط زمان و مکان، ضروری است. نکته دیگر اینکه با توجه به شخصیت‌محوری در حوزه‌های علمیه، به‌ویژه جایگاه خاص مرجعیت در آن، عموماً جریان‌ها با محوریت افراد شکل گرفته است و شخصیت‌ها، اثرگذاران اصلی در تحولات یک جریان بوده‌اند.

در این پژوهش، درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش هستیم که اندیشمندان داخلی و خارجی، در چه چارچوبی به بررسی مواضع جریان‌های حوزوی درباره انقلاب از دهه چهل تا پیروزی انقلاب اسلامی پرداخته‌اند؟ و آیا می‌توان چارچوب دیگری برای جریان‌های حوزوی یافت؟ پس از بررسی دیدگاه‌های اندیشمندان خارجی و داخلی در چارچوب جریان‌های حوزوی از دهه چهل تا پیروزی انقلاب اسلامی، چارچوب نظری مورد نظر تبیین خواهد شد.

بررسی چارچوب‌های نظری ارائه‌شده درباره جریان‌های حوزوی

در تحلیل دیدگاه‌ها، ابتدا چارچوب‌های نظری درباره جریان‌های حوزوی را که در منابع خارجی مطرح شده است، و سپس چارچوب‌های نظری اندیشمندان داخلی را که بیشتر آنها از محققان حوزه علمیه قم هستند، بررسی خواهیم کرد.

۱. بررسی چارچوب‌های ارائه‌شده در منابع خارجی

مهم‌ترین چارچوب برای جریان‌های حوزوی را در منابع خارجی، «آبراهامیان» طرح کرده که کمابیش در سایر تقسیم‌بندی‌ها نیز آمده است. آبراهامیان، جریان‌های حوزوی از دهه چهل تا پیروزی انقلاب اسلامی را در سه جریان دسته‌بندی کرده است:

جریان اول: جریان «کاملاً غیر سیاسی» که به عنوان بزرگ‌ترین گروه، معتقد بود روحانیت باید از کار پلیس سیاست، اجتناب ورزد و به کار تبلیغ، تحصیل و تربیت طلاب بپردازد. زعامت این گروه با آیات عظام: خویی، خوانساری و مرعشی نجفی بود؛ (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۴۳۶)

جریان دوم: جریان «میان‌رو» که درصدد براندازی سلطنت نبود، بلکه صرفاً خواستار اجرای کامل قانون اساسی مشروطه بود تا در سایه اجرای قانون اساسی، نظارت پنج مجتهد بر قوانین مصوب مجلس و انطباق آن با شریعت تحقق یابد. آبراهامیان، نمایندگان این گروه را آیات عظام: گلپایگانی، میلانی و شریعتمداری به عنوان مراجع بزرگ قم، معرفی می‌کند؛ (همان: ۴۳۶ و ۴۳۷)

وی از جریان سوم، با عنوان «مخالفان روحانی مبارز»، «تندرو» و «درصدد انقلاب سیاسی» نام می‌برد که به رهبری آیت‌الله خمینی و شاگردانش، به مبارزه علنی با رژیم شاه پرداختند. آنها برخلاف گروه دوم، نه در پی استقرار مجدد سلطنت مشروطه و اصلاحات، بلکه خواهان برقراری نوع جدیدی از حکومت اسلامی بودند و حذف استبداد، فساد و خیانت را تنها از طریق انقلاب سیاسی اسلامی میسر می‌دیدند. (همان: ۴۴۰ - ۴۳۷)

آبراهامیان مواضع این سه جریان حوزه را متفاوت و حتی متعارض با یکدیگر بیان می‌کند، اما تحولات اواخر دهه پنجاه را عاملی مهم در نزدیک ساختن آنها در مقابله با رژیم شاه می‌داند؛ به طوری که روحانیت غیر سیاسی، به‌رغم گوشه‌گیری، پس از حمله حکومت در سال‌های ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۶ به بازار و حوزه‌های علمیه، و نیز سقوط شدید اخلاقی مردم و ناتوانی یا بی‌میلی رژیم در مقابله با فساد، به سوی سیاست و جنبش انقلابی سوق داده شد. (همان: ۴۳۶) جریان میان‌رو نیز در پی حملات رژیم به حوزه‌های علمیه و بازار، و تهدید کل تشکل‌های مذهبی، رودرروی رژیم قرار گرفت. (همان: ۴۳۶ و ۴۳۷)

«جان فوران» نیز به این نکته اشاره می‌کند که آیت‌الله بروجردی تا زمان وفات، کاری با سیاست نداشت و حتی به طور ضمنی حامی شاه به شمار می‌رفت، اما در سال ۱۳۳۹ و در پی پیشنهاد اصلاحات ارضی، به مخالفت با شاه پرداخت. جان فوران، روحانیت را بعد از رحلت آیت‌الله بروجردی به سه جریان تقسیم می‌کند: جریان اول: «روحانیان محافظه‌کار» که با اصلاحات ارضی مخالف بودند؛ جریان دوم: «روحانیان دموکرات و لیبرال» مثل شریعتمداری و میلانی که با اصلاحات ارضی مخالفتی نداشتند و فقط از شاه می‌خواستند طبق قانون اساسی و از طریق مجلس شورای ملی سلطنت کنند؛ جریان سوم: «جریان افراطی‌تری از روحانیت» به رهبری امام خمینی و حمایت طالقانی و دیگران، که با حکومت خودکامه شاه، فساد حاکم و نیز استثمار کشور توسط بیگانگان به مخالفت برخاستند. (فوران، ۱۳۷۷: ۵۳۸ و ۵۳۹) با وجود حضور فعالانه شاگردان آیت‌الله خمینی، اسلام مبارز ایشان را تنها اقلیتی از ده‌ها هزار روحانی ایران پذیرفتند و عده‌ای از روحانیان در سال ۱۳۵۷ موضعی محافظه‌کارانه یا بی‌طرف در پیش گرفتند. (همان: ۵۶۸ و ۵۸۷) البته با توجه به حمله اشتباهی رژیم به دفتر آیت‌الله شریعتمداری و نیز با فشار از جانب حضرت امام در اواخر مهر ۱۳۵۷، ایشان ناچار شد از مصالحه با دولت دست بردارد. (همان: ۵۶۳ - ۵۵۲)

«نیکی کدی»، ابتدا جریان‌های حوزوی را به دو جریان تقسیم می‌کند؛ جریان طرفدار «اجتناب از سیاست» و جریان «علمای سیاسی» با مهم‌ترین چهره آن، امام خمینی. آیت‌الله خمینی نخستین بار در سال ۱۹۴۴م (۱۳۲۳ش)، در انتقاد به حکومت پهلوی و جواب به کتاب «اسرار هزار ساله» حکمی‌زاده، «کتاب کشف الاسرار» را منتشر کرد. او در این کتاب، علاوه بر حمله به حکومت پهلوی، طرح حکومت اسلامی را تحت نفوذ مجتهدان مطرح ساخت؛ اما ایشان پس از حوادث سال ۱۹۶۳م (۱۳۴۲ش)، که به دستگیری و زندانی شدن و سپس تبعیدش منجر شد، و به‌خصوص در سال‌های انقلاب (۱۹۷۸ و ۱۹۷۹م)، به چهره سیاسی طراز اول تبدیل گردید. (کدی، ۱۳۷۵: ۳۵۴ - ۳۵۲) کدی در ادامه، به جریان سومی با عنوان «مشهورترین آیت‌الله‌هایی که در جریان انقلاب و ایدئولوژی آن، نقش‌هایی متفاوت با آیت‌الله خمینی ایفا کردند» اشاره می‌کند که شریعتمداری فرد شاخص این جریان است. کدی، شریعتمداری را فردی زیرک و باسواد می‌داند که با تمرکز بر حفظ مواضع سنتی شیعه و تأکید بر اجرای دقیق قانون اساسی مشروطه، در نقطه مقابل آیت‌الله خمینی، افراد محافظه‌کار و میانه‌رو را دور خود جمع کرد. کدی این تقابل را «جنگ قدرت دو رهبر مذهبی» و آن را نشان‌دهنده دو جناح در روحانیت تلقی می‌کند که البته روحانیان طراز اول به شریعتمداری نزدیک‌ترند و روحانیان سطح پایین‌تر با گرایش‌های مردمی، در اطراف امام خمینی جمع شدند. (همان: ۳۵۹ - ۳۵۶)

سایر منابع خارجی، جریان‌های حوزوی را در دو جریان عمده تقسیم‌بندی کردند. «هیرو» جریان اول را که دخالت در سیاست را وظیفه علما نمی‌دانست، «میانه‌رو» می‌نامد و فرد شاخص آن را شریعتمداری معرفی می‌کند؛ او جریان دوم را «روحانیون انقلابی» با محوریت حضرت امام می‌داند که به دخالت روحانیت در سیاست معتقد بود. (هیرو، ۱۳۸۶: ۱۷۶)

«دفرونزو» نیز روحانیان را به دو گروه تقسیم می‌کند: گروه «علمای سنتی» که غیر سیاسی و شامل اکثریت روحانیان بود و آیت‌الله شریعتمداری نماینده آن به شمار می‌رفت؛ گروه دوم، «علمای بنیادگرا» که اقلیتی چشمگیر و معتقد به دخالت اسلام و روحانیان در سیاست بود و جدایی دین از دولت را برداشتی غیر اسلامی و راهبرد امپریالیسم بیگانه علیه جوامع اسلامی با هدف نابودی این جوامع از نظر فرهنگی، اقتصادی و سیاسی، تلقی می‌کرد. (دفرونزو، ۱۳۷۹: ۵۲)

«معدل» نیز دو جریان کلی را مطرح می‌کند: جریان اول، گفتمان انقلابی را دنبال می‌کند که در نظریه سیاسی شیعه ریشه ندارد؛ بلکه ایده سرنگونی انقلابی دولت و تأسیس حکومت اسلامی، از ابداعات امام خمینی است که می‌کوشد بین نظریه‌های خود و نظریه سیاسی شیعه نوعی سازگاری و ارتباط برقرار کند. معدل، دلیل تلاش امام را بی‌سابقه بودن ایدئولوژیکی برای توجیه حاکمیت مستقیم علما در جامعه و مخالفت بسیاری از آیت‌الله‌های بزرگ با نظریات سیاسی امام خمینی تلقی کرده است؛ (معدل، ۱۳۸۲: ۱۶۹ - ۱۶۷ و ۱۷۹) جریان دوم، با دخالت مستقیم علما در سیاست موافق نیست و از این رو، با گفتمان انقلابی همراهی نمی‌کند. این

جریان، شامل بسیاری از فقهای بزرگ و به طور خاص آیت‌الله خویی است. (همان)
با صرف نظر از این مسئله که این چارچوب‌ها چقدر با واقعیت‌های جریان‌های حوزوی تطبیق دارد و یا با مسامحه بتوان به‌نوعی وجود جریان‌هایی به شکل کلی را پذیرفت، محتوای آن و نیز افراد شاخصی که برای جریان‌ها از آنها یاد شده، با اشکالات فراوانی روبه‌رو است.

در این تقسیم‌بندی‌ها، جریانی که از آن با تعبیرهای علمای «غیرسیاسی»، «محافظة‌کار» و «سنتی» نام برده شده، جریان اصلی حوزه و اکثریت روحانیان، تلقی گردیده (دفرونزو، ۱۳۷۹: ۵۲) که دخالت در سیاست را وظیفه علما نمی‌دانستند و به تعبیر برخی، سیاست را امر پلیدی می‌پنداشتند که می‌بایست از آن اجتناب می‌شد. (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۴۳۶) در مقابل، جریان انقلابی با تعبیرهایی مانند «تندرو»، «افراطی» و «بنیادگرا» معرفی شده است. به اعتقاد تقسیم‌گران، این جریان در اقلیت بود، (دفرونزو، ۱۳۷۹: ۵۲) یا آیت‌الله‌های بزرگ با آن مخالف بودند (کدی، ۱۳۷۵: ۳۵۶) و دخالت در سیاست در ایدئولوژی شیعه نبوده، بلکه از ابداعات حضرت امام بوده است. (معدل، ۱۳۸۲: ۱۶۶ و ۱۶۹) به این ترتیب، تلاش کردند جریان انقلابی را جریان اقلیت، غیر علمی و غیر اصیل در حوزه نشان دهند و در برخی تعبیر، انقلاب ایران را انقلاب «حجت‌الاسلام‌ها» معرفی کردند. (روا، ۱۳۷۸: ۱۸۵)

اندیشمندان خارجی به‌ویژه غربی، دین را مربوط به حوزه خصوصی می‌دانند که ارتباطی با سیاست ندارد. آنها با همین نگاه به اسلام و تشیع می‌نگرند. از این‌رو، دخالت در سیاست را خارج از ایدئولوژی شیعه می‌پندارند و ادعا می‌کنند هیچ‌گونه سابقه ایدئولوژیکی در شیعه، برای توجیه حاکمیت مستقیم علما در جامعه وجود نداشت و مخالفت مراجع بزرگ با آن، نشان‌دهنده همین واقعیت است. (معدل، ۱۳۸۲: ۱۷۹) همچنین برخی، حاکمیت علما را خاص دوران غیبت امام زمان علیه السلام تلقی می‌کنند که در این دوران، تمام کوشش‌ها و فعالیت‌های مربوط به حکومت، سایه‌ای از عدم حقانیت را به همراه دارد و واژگون کردن کامل نظام موجود، قدغن است و چاره مشروعی نیست. (الگار، ۱۳۵۹: ۸) مطالبی که به شیعه نسبت داده شده، جدا از انگیزه‌های خاص، حداقل به شناخت نادرست از اسلام و تشیع برمی‌گردد؛ وگرنه بحث رابطه دین و سیاست یا زعامت فقیه بر حکومت و اداره جامعه، از مطالب مسلم اندیشه شیعه است.

برخی منابع خارجی، از «جریان میانه‌رو» که با مبانی فکری آنها سازگاری بیشتری داشت، تمجید و درباره فرد شاخص این جریان، آیت‌الله شریعتمداری، از تعبیرهای بلندی استفاده کردند؛ از جمله: «دموکرات و لیبرال»، (فوران، ۱۳۷۷: ۵۳۹) «باسواد»، «زیرک»، (کدی، ۱۳۷۵: ۳۵۸ و ۳۵۹) «مرجع بزرگ قم». (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۴۳۷) البته در مقابل تعریف از شریعتمداری، کوشیدند با اشاره به تقابل امام با ایشان، جریان حضرت امام را کم‌اهمیت جلوه دهند. آنها در مقابل تعبیر «دموکرات» برای شریعتمداری، تعبیر «جریان روحانیان افراطی» را به امام نسبت می‌دهند (فوران، ۱۳۷۷: ۵۳۹) و جریان شریعتمداری را جریان

اصیل و مورد قبول مراجع بزرگ جلوه داده، اذعان می‌دارند که «آیت‌الله‌های بزرگ» و «روحانیان طراز اول» به شریعتمداری نزدیک‌ترند و «روحانیان سطح پایین‌تر» در اطراف امام هستند. (کدی، ۱۳۷۵: ۳۵۹) همچنین تنها «اقلیتی از ده‌ها هزار روحانی» نظریه «اسلام مبارز» امام را قبول کردند. (فوران، ۱۳۷۷: ۵۸۷)

در صورتی که حضرت امام در دهه ۳۰، از مدرسان معروف حوزه بودند و در آماری، شمار شاگردان ایشان ۵۰۰ نفر گفته شده است؛ در حالی که آیت‌الله گلپایگانی و شریعتمداری با ۳۰۰ شاگرد، علامه طباطبایی با ۲۰۰ شاگرد و آیت‌الله مرعشی با ۱۰۰ شاگرد، در رتبه‌های بعدی قرار داشتند. (جعفریان، ۱۳۸۱: ۲۰۲) درس امام خمینی با ۵۰۰ نفر، پرجمعیت‌ترین درس حوزه بود. تاریخ گزارش که مربوط به سال ۱۳۳۵ است، بیانگر این نکته است که امام در حوزه علمیه قم، قبل از آنکه به عنوان شخصیت سیاسی مطرح باشد، از موقعیت والای علمی برخوردار بوده است. (مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۰: ۵) آیت‌الله گرامی نیز اذعان می‌دارد، درس امام خمینی بعد از درس آقای بروجردی، درس اول و حتی منظم‌تر از آن بود. وقتی درس امام تمام می‌شد، سرتاسر خیابان ارم از طلبه‌ها موج می‌زد و ایشان در واقع حیثیت حوزه بودند. (جعفریان، ۱۳۸۱: ۲۰۳) همچنین آیت‌الله صدوقی که از زمان مرحوم حائری در قم به عنوان یک روحانی متنفذ حضور داشته است، تأکید می‌کند که امام خمینی در تدریس عرفان، فقه و اصول، استاد اول شناخته می‌شدند. (همان)

آیت‌الله بدلا نیز درباره مقام علمی امام خمینی می‌گوید:

حلقه درس امام خمینی، اولین و بهترین درسی بود که بعد از درس آقای بروجردی در حوزه علمیه قم تشکیل می‌شد. حتی در اواخر حیات مرحوم آقای بروجردی، درس آن مرحوم حالت تشریفاتی به خود گرفته بود و لذا درسی که از بُعد علمی در مرتبه بالایی بود و استفاده کاملی از آن می‌شد، درس حضرت امام بود. (بدلا، ۱۳۷۸: ۲۲۷)

علاوه بر آن، عده زیادی از شاگردان امام خمینی و نیز شاگردان آیت‌الله بروجردی، مرحوم داماد و ... در مبارزه با رژیم پهلوی، امام را همراهی می‌کردند که همه از فضیلتی حوزه بودند. (همان: ۲۱۸)

بنابراین، برداشت منابع خارجی از جریان انقلابی به رهبری امام خمینی، صحیح نیست. این برداشت غلط، یا به دلیل دسترسی نداشتن آنها به اطلاعات دقیق است که بسیار بعید می‌باشد و یا به جهت‌گیری خاص آنها در حمایت از جریانی خاص مرتبط است که این تحلیل به صحت نزدیک‌تر است.

منابع خارجی سعی کردند جریان آقای شریعتمداری را، جریان مورد قبول مراجع بزرگ و روحانیان طراز اول جلوه دهند؛ (کدی، ۱۳۷۵: ۳۵۹؛ معدل، ۱۳۸۲: ۱۷۹) در حالی که بر اساس اسناد، رابطه نزدیک آقای شریعتمداری با دربار، باعث بدبینی مراجع و فضیلتی حوزه به ایشان بود و با روند تحولات انقلاب، از محبوبیت وی در نزد مراجع و علمای حوزه و نیز متدینان کاسته می‌شد. (روحانی، ۱۳۶۱)

اما نقد جدی دیگر، به قرار دادن مراجع در دسته‌بندی‌های صورت‌گرفته است، که آن نیز حاکی از فقدان

شناخت درست از مراجع و مبانی فقهی آنهاست. آنها آیت‌الله نجفی را از افراد شاخص جریان اول که معتقد به پرهیز از امر پلید سیاست بود، تلقی کردند؛ در حالی که ایشان در مسائل سیاسی دهه چهل تا پیروزی انقلاب اسلامی، شرکت فعالی داشتند. در اعلامیه‌ای که مراجع در سالگرد ۱۵ خرداد صادر کردند، آیت‌الله نجفی در کنار حضرت امام خمینی از امضاکنندگان این اعلامیه بود؛ در حالی که برخی از مراجع مطرح قم، آن را امضا نکردند. (جعفریان، ۱۳۸۱: ۲۳۶) ایشان همچنین در طول سال‌های مبارزه، بیش از ۴۰ اعلامیه، پیام و تلگراف در دفاع از انقلابیان و در مخالفت با رژیم پهلوی صادر کرد. (خسروپناه، ۱۳۸۹: ۶۲ و ۶۳) بنابراین، نمی‌توان او را در جریانی قرار داد که کاملاً غیر سیاسی بود یا سیاست را امری پلید می‌دانست. منابع غربی، آیت‌الله خوبی را نیز در گروه غیر سیاسی قرار داده‌اند؛ (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۴۳۶؛ معدل، ۱۳۸۲: ۱۷۹) در حالی که این ادعا، با تلگرافها، پیام‌ها و اعلامیه‌های ایشان سازگاری ندارد. (خسروپناه، ۱۳۸۹: ۶۲ و ۶۳)

برخی تقسیم‌بندی‌های صورت‌گرفته، با اشاره به جریان روحانیان میانه‌رو، نمایندگان این گروه را در حوزه علمیه قم، آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله شریعتمداری معرفی می‌کنند که صرفاً خواستار اجرای کامل قانون اساسی مشروطه و تحقق سلطنت مشروطه حقیقی بودند. (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۴۳۶ و ۴۳۷) این تلقی درباره آقای شریعتمداری درست است و ایشان تا اوایل سال ۱۳۵۷ همین را مطالبه می‌کرد، اما مواضع آیت‌الله گلپایگانی متفاوت است؛ زیرا مواضع ایشان درباره رژیم تندتر بود و در سال‌های تبعید امام به نجف تا قیام عمومی سال ۱۳۵۶، یک مرجع معارض با رژیم شناخته می‌شد. بیانیه‌ها و سخنرانی‌های ایشان نیز همین امر را نشان می‌دهد و به همین دلیل، رژیم از شریعتمداری در مقابل امام و آیت‌الله گلپایگانی حمایت می‌کرد. (جعفریان، ۱۳۸۱: ۲۱۷ - ۲۱۵؛ حسینیان، ۱۳۸۳: ۶۷۸ و ۶۷۹)

۲. بررسی چارچوب‌های ارائه‌شده در منابع داخلی

عمده چارچوب‌های ارائه‌شده در منابع داخلی درباره جریان‌های حوزوی، به سه جریان اشاره دارند:

جریان اول: «پرهیز از سیاست»، «محافظه کار» و «غیر سیاسی» است که به دلایل مختلف، از جمله تقدس‌گرایی، کمترین دخالت را در امور سیاسی داشت و بیشترین دغدغه آنها عمل به احکام، تحصیل و تدریس در حوزه‌های علمیه، مسائل معنوی و تربیت طلاب بود. البته در مواقع بسیار خاص، ممکن بود این جریان به نوعی حرکت سیاسی، مانند پادرمیانی بین مخالفان و رژیم، اقدام کند. در این جریان، از افرادی چون آیت‌الله سیداحمد خوانساری، آیت‌الله شاهرودی، آیت‌الله اراکی و آقای محمود حلی (رهبر انجمن حجتیه) نام می‌برند. (جعفریان، ۱۳۸۱: ۲۱۳ و ۲۱۴؛ خسروپناه، ۱۳۸۹: ۶۲؛ دارابی، ۱۳۸۸: ۷۲ و ۷۳؛ مظفری، ۱۳۸۰: ۲۴۸)

جریان دوم: «جریان میانه‌رو» است که در عین مخالفت با رژیم پهلوی و مظاهر فساد آن، حاضر به مبارزه قهرآمیز و رودرو با رژیم نبود و حداکثر بر اجرای قانون اساسی، به‌ویژه اصل نظارت پنج مجتهد بر مصوبات مجلس شورای ملی و فعالیت فرهنگی برای توسعه اسلام، تأکید داشت. در این جریان، از آیات

عظام: گلپایگانی، شریعتمداری و نجفی مرعشی در حوزه علمیه قم و از آیت‌الله میلانی، آیت‌الله سیدحسین قمی و آیت‌الله خویی در سایر حوزه‌ها نام می‌برند. البته با توجه به تفاوت در مبانی و انگیزه‌های مختلف، میزان دخالت این افراد در سیاست، به‌ویژه در جریان شتاب انقلاب، متفاوت بود. (جعفریان، ۱۳۸۱: ۲۱۴؛ خسروپناه، ۱۳۸۹: ۶۳؛ دارابی، ۱۳۸۸: ۷۴؛ مظفری، ۱۳۸۰: ۲۴۸)

جریان سوم: جریان «فعال» و «انقلابی» است که به طور جدی وارد عرصه سیاست شد و برای براندازی سلطنت پهلوی و ایجاد حکومت اسلامی، به فعالیتی گسترده پرداخت. این جریان با حضور فعال روحانیان به رهبری حضرت امام خمینی ره، با مخالفت با انجمن‌های ایالتی و ولایتی (۱۳۴۱) مبارزه خود را آغاز کرد. این مبارزه در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به اوج خود رسید و با تلاش‌های بسیار از خرداد ۱۳۴۲ تا بهمن ۱۳۵۷، انقلاب عظیم اسلامی به پیروزی رسید. (جعفریان، ۱۳۸۱: ۲۱۸ و ۲۱۹؛ خسروپناه، ۱۳۸۹: ۶۳؛ دارابی، ۱۳۸۸: ۷۶؛ مظفری، ۱۳۸۰: ۲۴۹)

برخی از منابع داخلی پس از تقسیم‌بندی جریان‌های حوزه به سه جریان نام‌برده، آن را به منابع خارجی، به‌ویژه کتاب «ایران بین دو انقلاب» ارجاع دادند (جعفریان، ۱۳۸۱: ۲۱۳؛ مظفری، ۱۳۸۰: ۲۴۹) که گویا اصل تقسیم‌بندی از آن منابع گرفته شده است. برخی منابع، همان چارچوب و شاخصه‌های مطرح در منابع خارجی را نیز در معرفی جریان‌های حوزوی آوردند. (مظفری، ۱۳۸۰: ۲۴۸ و ۲۴۹) برخی نیز فقط کلیت تقسیم‌بندی را پذیرفته‌اند، اما بر اساس تحقیقات، محتوایی متفاوت با منابع خارجی عرضه کرده‌اند. (جعفریان، ۱۳۸۱: ۲۱۹-۲۱۳؛ دارابی، ۱۳۸۸: ۲۱۹-۷۲)

در منابع داخلی علاوه بر این سه جریان، به جریان چهارمی با عنوان «روحانیان وابسته به دربار» یا «علمای درباری» اشاره شده که هیچ‌گونه مخالفتی با رژیم نداشته است و حتی از محمدرضا پهلوی به عنوان شاه شیعه حمایت می‌کرد؛ در مقابل، نه تنها با جریان انقلابی به رهبری امام همراهی نداشت، بلکه مخالف آن بود. بیشتر افراد این جریان، از روحانیان درجه سوم و چهارم و شاغلان در ادارات اوقاف و دفاتر ازدواج و طلاق بودند. تعداد افراد این جریان در اقلیت بودند و با نزدیک شدن به پیروزی انقلاب اسلامی، به شدت تعداد آنها کاهش می‌یابد. (جعفریان، ۱۳۸۱: ۲۱۳ و ۲۲۵؛ دارابی، ۱۳۸۸: ۷۴؛ مظفری، ۱۳۸۰: ۲۴۸) البته به طور استثنا در این جریان، افرادی از علمای برجسته هم حضور داشتند؛ برخی منابع، آیت‌الله سید محمد بهبهانی را روحانی دربار معرفی می‌کنند که در بسیاری موارد، حامل نامه‌های مراجع تقلید نجف به دربار بود. (جعفریان، ۱۳۸۱: ۲۱۳) اما برخی منابع، آیت‌الله سیدکاظم شریعتمداری را نماد این جریان می‌دانند. (دارابی، ۱۳۸۸: ۷۴)

در چارچوب بندی جریان‌های حوزوی، معمولاً جریان اول را با عنوان جریان «غیر سیاسی»، یا «پرهیز از سیاست» مطرح کردند. (دارابی، ۱۳۸۸: ۷۲؛ جعفریان، ۱۳۸۱: ۲۱۳؛ مظفری، ۱۳۸۰: ۲۴۸) البته برخی با استفاده از عناوینی چون «علمای بی تفاوت» که اساساً درکی از سیاست نداشتند و یا بی‌اعتنایی که سیاست را می‌فهمیدند، اما موضعی اتخاذ نمی‌کردند، (باقی، ۱۳۸۲: ۱۰۷) و نیز با نسبت اکثریت دادن به روحانیان

بی تفاوت یا غیرسیاسی، به تقسیم‌بندی جریان‌های حوزوی پرداختند که حاکی از گرایش‌های سیاسی خاص در این تقسیم‌بندی است. (همان: ۱۶۸)

به هرحال، عناوین مطرح برای جریان اول مناسب نیستند؛ بلکه همین جریان هم در مواقعی در امور سیاسی دخالت داشته و در برخی منابع، از آن به عنوان جریان محافظه‌کاری یاد شده است که کمتر در امور سیاسی دخالت داشته‌اند. (خسروپناه، ۱۳۸۹: ۶۲) البته برخلاف منابع خارجی، هیچ‌کدام از منابع داخلی، آیت‌الله مرعشی نجفی را در جریان اول قرار نداده‌اند. (همان؛ جعفریان، ۱۳۸۱: ۲۱۳ و ۲۱۴؛ دارابی، ۱۳۸۸: ۷۳ - ۴۷؛ مظفری، ۱۳۸۰: ۲۴۸)

جریان دوم را همه منابع داخلی با عنوان جریان «میان‌رو»، و با همان شاخصه‌های مطرح‌شده در منابع خارجی آورده‌اند، (خسروپناه، ۱۳۸۹: ۶۲؛ جعفریان، ۱۳۸۱: ۲۱۸ - ۲۱۴؛ دارابی، ۱۳۸۸: ۷۴؛ مظفری، ۱۳۸۰: ۲۴۹) اما برخی منابع، آیت‌الله شریعتمداری را جزو جریان «میان‌رو» یاد کرده‌اند (جعفریان، ۱۳۸۱: ۲۱۴؛ مظفری، ۱۳۸۰: ۲۴۹) که مورد اعتراض برخی منابع دیگر قرار گرفته‌اند و ایشان را با توجه به اسناد و مدارک، جزو جریان وابسته به دربار مطرح کرده‌اند. (دارابی، ۱۳۸۸: ۷۴) برخی منابع نیز ایشان را جزو جریان میان‌رو ندانسته‌اند. (خسروپناه، ۱۳۸۹: ۶۲)

نکته درخور توجه، قرار دادن آیات عظام: گلپایگانی، شریعتمداری و نجفی مرعشی، در یک جریان (جریان دوم) است که به سبب تفاوت آنها در موضع‌گیری، با چالش جدی مواجه است؛ چراکه آقای شریعتمداری هرچند اعتراض‌هایی به رژیم داشت، اعتراض‌های او بیشتر متوجه دولت بود نه سلطنت. به همین دلیل، دیدگاه او با نظر انقلابیان که درصدد براندازی سلطنت بودند، مغایر بود؛ البته اگر وابستگی او را به رژیم نپذیریم.

اما بیانیه‌ها و سخنرانی‌های آیت‌الله گلپایگانی، موضع مقاومت‌جویانه و شجاعانه ایشان را در برابر خواسته‌ها و اهداف رژیم نشان می‌دهد. به همین دلیل، رژیم از آیت‌الله شریعتمداری در مقابل امام و آیت‌الله گلپایگانی حمایت می‌کرد. (جعفریان، ۱۳۸۱: ۲۱۷ - ۲۱۵) از دیدگاه برخی، آیت‌الله گلپایگانی بعد از امام، از شاخص‌ترین و پر نفوذترین مراجع انقلابی به شمار می‌رفت که به سبب اعتقاد به ولایت‌فقیه، در بسیاری از امور سیاسی دخالت می‌کرد و علاوه بر همراهی با قیام‌های سال‌های آغازین دهه چهل، در تحولات سال ۱۳۵۴ به بعد، به صورت فعال شرکت داشت. (حسینیان، ۱۳۸۳: ۶۷۸ و ۶۷۹)

سال‌های ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۶، دوران بسیار سختی برای انقلابیان بود؛ زیرا رژیم با تکیه بر قدرت‌های خارجی، ارتش و ساواک، علیه دین، روحانیان و انقلابیان اقدامات گسترده‌ای انجام داد. در این دوران، مقاومت ایشان ستودنی است؛ چنان‌که مقام معظم رهبری فرمودند:

در دوران اختناق و در مقابله با حوادث سهمگین سال‌های تبعید امام خمینی رضی الله عنه، مواردی پیش آمد که صدای این مرد بزرگ، تنها صدای تهدیدکننده‌ای بود که از حوزه علمیه قم برخاست و به نهضت، شور و توان بخشید. (حدیث ولایت، ۱۳۷۲/۹/۱۸)

در اوج مبارزات در سال ۱۳۵۷، بعد از نخست‌وزیری ازهاراری و برقراری حکومت نظامی و سرکوب شدید مبارزات، آیت‌الله گلپایگانی در تلگرافی به ازهاراری، با بیان اینکه سلب آزادی‌های فردی و اجتماعی، ایجاد اختناق، سانسور و کشتار، باعث بقای حکومت استبدادی نمی‌شود، با وی اتمام حجت می‌کند که با توجه به فراگیر شدن نهضت اصیل ملت ایران، مقابله با آن، مملکت را از بحران و ناآرامی‌ها نجات نخواهد داد و مردم به چیزی جز پایان حکومت استبدادی، تأمین آزادی و عدالت اجتماعی در سایه برقراری نظام اسلامی، راضی نخواهند شد. (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴: ۱ / ۵۷۳ و ۵۷۴)

این تلگرام، با وجود مقررات شدید منع عبور و مرور، در فرصتی کوتاه پخش شد و در شرایط تسلط رعب و وحشت، شور و شوق زیادی ایجاد کرد. فرزند آیت‌الله گلپایگانی اظهار می‌دارد که حاج احمدآقا، فرزند امام خمینی، در تماس تلفنی گفته بود که حضرت امام این اعلامیه را بالای سرشان نصب کرده و فرموده بودند: «از طرف من، چندین مرتبه دست آیت‌الله گلپایگانی را ببوسید». (امامی، ۱۳۸۲: ۱۴۸)

آیت‌الله نجفی نیز از کسانی است که دخالت در سیاست را حق و وظیفه علما می‌دانست. او در نهضت سه‌ساله، بسیار فعالیت کرد و در بسیاری از تحولات سال‌های بعد نیز موضع‌گیری داشت. (حسینیان، ۱۳۸۳: ۶۸۲ - ۶۷۹) اما میزان نفوذ آیت‌الله مرعشی نجفی، به اندازه آیت‌الله گلپایگانی نبوده است.

نکته قابل توجه در منابع داخلی، ارائه چارچوب‌بندی جریان‌های حوزوی با رویکرد جامعه‌شناختی است و هیچ‌کدام از آنها غیر از کتاب «جریان‌شناسی فکری ایران معاصر» که تقسیم‌بندی در آن، به رویکرد فقهی نزدیک‌تر است، بر طبق مبانی فقهی، به چارچوب‌بندی جریان‌های حوزوی نپرداختند. (خسروپناه، ۱۳۸۹: ۵۸) در این کتاب، در نسبت‌سنجی بین روحانیان و سیاست، به دو جریان ایجابی و سلبی اشاره شده که در «جریان ایجابی»، سیاست، بخش مهمی از دین اسلام، و روحانیان، مفسران و مجریان دین محسوب می‌شوند. خود جریان ایجابی نیز به جریان «ایجابی نواندیش» و «جریان ایجابی سنتی» تقسیم شده است که حضرت امام و شاگردانش، افراد شاخص جریان اول و آیت‌الله بهجت و شاگردانش، افراد شاخص جریان دوم هستند. «جریان سنتی»، بر سیاست عرفی تأکید دارند و حضور دین و روحانیان را در سیاست، بر اساس دلایل فقهی یا بر اساس مقدس دانستن روحانیت، جایز نمی‌شمارند. در جریان «سلبی سنتی» از آیت‌الله یعسوب‌الدین جوئیاری و در «سلبی نواندیش» از دکتر مهدی حائری یزدی نام برده شده است. (همان: ۶۱ - ۵۸)

چارچوب مورد نظر

هرچند به کمک چارچوب‌بندی‌های ارائه‌شده از جریان‌های حوزوی با نگاه جامعه‌شناختی، می‌توان جریان‌های حوزوی را تحلیل کرد، به نظر می‌رسد اگر این چارچوب‌بندی با توجه به مبانی فقهی صورت نگیرد، تحلیل دقیقی از جریان‌ها نمی‌توان کرد. به همین دلیل، در بسیاری از تحلیل‌ها از جریان‌های حوزوی، به‌ویژه در منابع خارجی، جریان‌هایی که دین را از سیاست جدا می‌دانستند، جریان اصیل در حوزه تلقی شده است.

در چارچوب‌بندی جریان‌های حوزوی بر اساس مبانی فقهی، دو دیدگاه را می‌توان مطرح کرد: دیدگاه اول: در این دیدگاه که مربوط به اکثر فقهای شیعه است، دخالت در سیاست نه تنها وظیفه فقهاست، بلکه آنها متولی اداره جامعه هستند. حضرت امام خمینی از این جریان با عنوان روحانیت «اصیل» (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۱۲ / ۲۰۸ و ۲۰۹؛ ۲۱ / ۹۸، ۲۴۰، ۲۷۶، ۲۸۰، ۲۹۲)، «متعهد» (همان: ۱۲ / ۱۰۹؛ ۲۱ / ۹۸ و ۲۷۶)، «مجاهد» (همان: ۲۱ / ۲۷۸) و «طرفدار اسلام ناب محمدی» (همان: ۲۷۶) نام می‌برد. در این دیدگاه، چنانچه حاکمیت، در دست غیر ولی شرعی باشد، فقها وظیفه دارند در صورت امکان تصدی حاکمیت، علیه حاکمیت غیر مشروع قیام کنند؛ البته در صورت نبود شرایط و تعرض نکردن حاکمیت به دین و مسلمانان، همکاری با حاکمیت جور در قالب عناوینی چون مصلحت، ضرورت و تقیه، جایز خواهد بود. در صورت تعرض حاکمیت و نبود شرایط قیام، نوعی مقاومت منفی و معارضة با سیاست‌های حاکمیت جور، جایز خواهد شد که از آن می‌توان با عنوان «جریان معارض رژیم شاه» نام برد.

بنابراین، دو جریان مطرح می‌شود: جریانی که زمینه را برای انقلاب مساعد می‌دید، لذا درصد براندازی نظام طاغوت بود؛ و جریانی که با وجود اعتقاد به جواز انقلاب در عصر غیبت، به دلیل نبود زمینه برای آن، ضمن معارضة با اهداف و برنامه‌های ضد اسلامی رژیم طاغوت، از اقدامات انقلابی گسترده و رویارویی مستقیم با آن اجتناب می‌کرد.

از این رو، مواضع جریان‌های حوزوی درباره انقلاب با رویکرد فقهی، در دو جریان قابل شناسایی است: «جریان انقلابی» که امام خمینی آن را رهبری می‌کرد و اعتقاد به امکان انقلاب داشت و در این زمینه تلاش‌های جدی می‌کرد؛ و «جریان معارض» رژیم شاه که مراجعی^۱ چون آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله نجفی، هدایت آن را بر عهده داشتند. آنها در مردم و حوزه، ظرفیت انقلاب را نمی‌دیدند. از این رو، با مسئله انقلاب با احتیاط برخورد می‌کردند. اما با حضور مردم و روحانیان در مبارزه با رژیم، مواضع جریان دوم، به مواضع جریان انقلابی نزدیک‌تر و در تحولات سال‌های ۵۶ و ۵۷ به همراهی تبدیل شد.

آیت‌الله گلپایگانی که فرد شاخص جریان معارض با رژیم شاه محسوب می‌شود، در سخنرانی سال ۱۳۴۸، با توجه به فراهم نبودن زمینه مناسب برای قیام و انقلاب، در مقابل برخی منکرات صورت گرفته از سوی رژیم شاه، می‌فرماید:

من آن مقداری که وظیفه شرعی خودم بود، هم قبلاً با لسان نصیحت و بعد هم یک مقداری تشدد، و بعد هم با این مقدار اظهار تنفر، پیش خودم خیال می‌کنم وظیفه خودم را ادا کرده باشم. (امامی، ۱۳۸۲: ۳۴۸)

۱. با توجه به دیدگاهی که آیت‌الله شریعتمداری را جریانی وابسته به رژیم تلقی می‌کند، ایشان را نمی‌توان در این جریان قرار داد. (روحانی، ۱۳۶۱)

اما در سال ۱۳۵۷ با اوج‌گیری انقلاب و مشارکت همه قشرها در آن، ایشان در پیامی به ملت ایران، فرمود:

این انقلاب اسلامی با الهام از تعالیم آزادی‌بخش اسلام علیه ظلم، استبداد و استعمار، و برای برقراری حکومت حق و عدل اسلامی آغاز شده و با توجه به کشته شدن مسلمانان و جوانان و نیز خساراتی که از اعتصابات بازار و مؤسسات وارد آمده است، وظیفه سنگین‌تر می‌گردد و نباید پس از این همه قربانی‌ها، از جبهه جهاد با استعمار دست خالی برگردیم. (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴: ۱ / ۶۴۸)

بنابراین، در دیدگاه اول، تفاوت دیدگاه فقها که در عمل، به شکل‌گیری دو جریان در حوزه انجامید، تا حدود زیادی به مبانی فقهی ارتباط ندارد، بلکه بیشتر از باب تشخیص موضوع است؛ هرچند نگاه اجتماعی و کلان به فقه در مقابل نگاه فردی به آن و نیز تأثیر زمان و مکان، حتی در استنباط‌های فقهی، به‌ویژه در تبیین دقیق مسائل مختلف مرتبط با موضوع، اثرگذار بوده است. به تأثیر نوع نگاه به فقه و نیز تأثیر تحولات سیاسی - اجتماعی و حتی شخصیت در مبانی فقهی و مواضع فقها، به‌اجمال اشاره خواهد شد.

حضرت امام در منشور روحانیت، با اشاره به اینکه معتقد به «فقه سنتی و اجتهاد جواهری» هستند، این مطلب را به معنای پویانبودن فقه نمی‌دانند و اظهار می‌دارند: «زمان و مکان دو عنصر تعیین‌کننده در اجتهادند». ایشان در توضیح این مطلب می‌فرمایند: «مسئله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده، همان مسئله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام، ممکن است حکم جدیدی پیدا کند؛ زیرا با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، همان موضوع اول تبدیل به موضوع جدیدی شده و حکم جدیدی می‌طلبد». از این رو، احاطه مجتهد بر مسائل زمان خود را ضروری می‌دانند. (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۲۱ / ۲۸۹)

امام خمینی، آشنایی با روش برخورد با حیل‌ها و تزویرهای حاکم بر جهان، داشتن بصیرت و دید اقتصادی، دانستن کیفیت برخورد با اقتصاد حاکم بر جهان و شناخت سیاست‌ها و فرمول‌های دیکته‌شده از سوی آنان را از ویژگی‌های یک مجتهد جامع معرفی می‌کند و حکومت را «در نظر مجتهد واقعی، فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت»، و فقه را «تئوری واقعی و کامل اداره انسان از گهواره تا گور» می‌داند. (همان)

تحولات سیاسی - اجتماعی نیز در تفاوت موضع‌گیری‌ها و نوع نگاه به مسائل، اثرگذار است؛ برای مثال، اتفاقاتی که در مشروطه افتاد و در پی آن، شخصیت‌های بزرگی چون آیت‌الله شیخ‌فضل‌الله نوری به دار آویخته شدند یا شخصیت‌های دیگری ترور شدند، باعث گردید برخی از علما نگاه احتیاط‌آمیزی به مسائل سیاسی داشته باشند؛ همان‌گونه که آیت‌الله بروجردی با توجه به اتفاقات مشروطه که استادش، آخوند درگیر آن بود، چنین فرموده است:

حالت وسوسه‌ای برای من پیدا شده است که تا یک واقعه سیاسی پیش می‌آید از اقدام فوری حتی‌الامکان پرهیز می‌کنم؛ مبادا کاری به زبان مسلمین انجام گیرد. خیلی‌ها به این وسوسه و

اضطراب من در امر سیاست ایراد می‌گیرند، ولی من هم نمی‌توانم جز این رفتاری داشته باشم.
(دوانی، ۱۳۶۰: ۲ / ۳۳۸)

شناخت شرایط و ظرفیت‌ها نیز در موضع‌گیری علما تأثیر داشته است. در جریان انجمن‌های ایالتی و ولایتی که جلسه‌ای در منزل آیت‌الله حائری تشکیل شده بود، امام فرموده بودند: «برای نجات ایران و اسلام از اضمحلال، باید خاندان پهلوی را از بین ببریم». این جمله امام به حدی باعث شگفتی شده بود که آقای شریعتمداری با تعجب گفته بود: «با کدام قدرت می‌خواهیم این حرف را بزنیم؟ ما که بمب توی جیبمان نیست که بیرون بیاوریم و توی کله شاه بکوبیم». امام فرموده بود: «ما قدرتی داریم که از بمب قوی‌تر است و آن، مردم هستند». (رحیمیان، ۱۳۸۹: ۱۶)

همچنین وقتی حضرت امام خمینی در جریان فراندوم انقلاب سفید، مبارزه جدی با رژیم شاه را مطرح کردند، برخی در توان مقابله با رژیم تردید داشتند که ایشان در پاسخ فرموده بودند:

ما که نمی‌خواهیم به جنگ توپ و تانک برویم که می‌گویید از ما ساخته نیست، چه کار می‌توانیم بکنیم و مشت با درفش مناسبت ندارد؛ بزرگ‌ترین کاری که از ما ساخته است بیدار کردن و متوجه ساختن مردم است. آن وقت خواهید دید که دارای چه نیروی عظیمی خواهیم بود که زوال‌ناپذیر است و توپ و تانک هم حریف آن نمی‌شود. (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۱ / ۱۳۴)

توجه به مردم و اینکه این ظرفیت، توان مقابله با هر قدرتی را دارد، در مراحل مختلف مد نظر امام خمینی بود. به همین دلیل، بعد از حمله رژیم به فیضیه و دعوت آیت‌الله حکیم از مراجع قم برای هجرت دسته‌جمعی به نجف، امام می‌فرماید که اطمینان دارد با وحدت کلمه مردم و علما، صفوف اجانب و مخالفان در هم شکسته می‌شود و ما به تکلیف الهی خود عمل می‌کنیم. (همان: ۱۸۲ و ۱۸۳)

حضرت امام با اشاره به جلسه مشورتی با برخی از علما درباره فراندوم، که برخی مصلحت را در خاموشی دانسته و تذکر داده بودند که ما به وظیفه‌مان عمل کردیم و اعلام مخالفت، موجودیت حوزه علمیه قم را به مخاطره می‌اندازد، می‌فرمود:

دقت کردم، دیدم مطلب به‌عکس استنباط طبقه احتیاط کار است؛ زیرا حوزه‌های علمیه برای حفظ دین است و در صورت اضمحلال اصل، بقای فرع معنی ندارد. لذا تصمیم گرفتم مانند سیدالشهدا برای حفظ اصل دین، با دولت ظلم مبارزه کنم. (همان: ۱۹۴)

رهبر کبیر انقلاب، با شناختی که از شرایط سیاسی و اجتماعی جامعه و نیز ظرفیت‌ها داشتند، در انتقاد به سکوت علما و نیز حوزه‌های نجف و قم و سایر حوزه‌ها، خطاب به علما می‌فرماید:

ای علما، ساکت ننشینید؛ نگویید علی مَسَلک الشَّیخ - رضوان الله علیه - والله، شیخ اگر حالا بود، تکلیفش این بود سکوت؛ امروز سکوت، همراهی با دستگاه جبار است. (همان: ۲۱۴)

امام خمینی پس از ورود به نجف، از آیت‌الله حکیم که مرجعیت گسترده‌ای داشت، تقاضای اقدام علیه رژیم شاه را می‌کند و دلیل سکوت ایشان را ناآگاهی از اوضاع ایران می‌داند. آیت‌الله حکیم اقدام خود را بی‌تأثیر می‌داند، اما حضرت امام تأکید می‌کنند که قطعاً اثر دارد؛ همان‌طور که در حوادث ایران دیده شد. آیت‌الله حکیم معتقد بود در صورت اقدام حاد، مردم تبعیت نمی‌کنند؛ آنها دروغ می‌گویند و به خاطر شهوات، سینه برای دین چاک نمی‌کنند. حضرت امام در مخالفت این نظر، می‌فرمایند: «چطور مردم دروغ می‌گویند؟! و حال آنکه زندانی و شکنجه شدند و سینه جلوی گلوله سپر کردند». حضرت امام به گستره مرجعیت آیت‌الله حکیم که مقلدان و مریدان زیادی داشت، اشاره می‌کنند، اما مرحوم حکیم می‌گوید: «من که نمی‌بینم کسی را داشته باشم که اگر اقدامی کردیم، تبعیت کند.» امام می‌فرماید:

شما اقدام و قیام نمایید، من اولین کسی خواهم بود که از شما تبعیت خواهم کرد! اما مرحوم حکیم با لبخند و سکوتی، پاسخی نمی‌دهند. (روحانی، ۱۳۸۱: دفتر دوم / ۲۲۱ و ۲۲۲)

شخصیت افراد نیز در شیوه برخورد با مسائل سیاسی - اجتماعی و تحولات آن، اثرگذار است. از باب نمونه، به برخی از موارد در موضع‌گیری‌های امام خمینی اشاره می‌شود. با توجه به تصمیم رژیم شاه به مقابله جدی با روحانیان، امام امت با این شعار که ما زندگی در سایه حکومت جباران را نمی‌خواهیم، از روحانیان می‌خواهد خود را برای کشته شدن، زندان، سربازی، ضرب و شتم و تبعید آماده کنند و از هیچ‌چیز نترسند و مضطرب نشوند. (همان: ۱۶۳) پس از حمله رژیم شاه به فیضیه و فجایی که مرتکب شدند، ایشان در جمع علما و طلاب قم، می‌فرماید:

ناراحت، نگران و مضطرب نشوید و ترس و هراس در دل راه ندهید؛ چراکه شما پیرو پیشوایانی هستید که حوادثی چون عاشورا را پشت سر گذاشتند و در برابر مصائب صبر کردند. دستگاه جبار با حمله به مدرسه فیضیه، ماهیت خود را آشکار و نابودی خود را حتمی ساخت و وظیفه علما در این مقطع، آمادگی برای دفاع از اسلام و مسلمین و قطع دست خائنین به اسلام است. (همان: ۱۶۶)

حضرت امام با اشاره به حضور رئیس شهربانی در منزل مراجع و اظهار اینکه اگر به تلگراف آیت‌الله حکیم در دعوت علمای ایران به مهاجرت به عراق پاسخی دهید، اعلیحضرت فرموده که منزل‌هایتان را خراب کرده، خودتان را می‌کشیم و نوامیستان را هتک می‌کنیم؛ می‌فرماید:

اگر اینها دروغ می‌گویند، اعلام کنند که حکومت قم دروغ گفته است تا من پدر حکومت قم را درآورم؛ بگویند رئیس شهربانی دروغ گفته تا من زیر چکمه اهل علم، پدرش را درآورم. (همان: ۲۱۳ و ۲۱۴)

ایشان می‌فرماید:

من راهشان ندادم، ولكن با بعضی آقایان دیگر ملاقات کرده بودند و آن آقای^۱ که با او ملاقات کرده بودند، عصر همان روز با حال وحشتناک پیش من آمد و گفت که کسانی که آمده بودند، گفتند در صورتی که جواب آقای حکیم را بدهید، به منزل هایتان می‌ریزیم و زن هایتان را چه می‌کنیم، حالا باید چه بکنیم؟ گفتم: شما هم باور کردید حرفشان را؟ گفت: ما چه بکنیم؟ من همان وقت پا شدم، جواب آقای حکیم را دادم. (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۱۵ / ۱۹۸)

پس از وقایع فروردین ۱۳۴۲ که رژیم، برخورد جدی با حوزه علمیه قم و مراجع را آغاز و حوزه و علما را تهدید کرده بود، امام خمینی لحظه‌ای عقب ننشست. ایشان با اشاره به اقدام رئیس سازمان امنیت قم که از مرکز، درخواست کرده بود برای روز عاشورا، دسته‌های مسلح از تهران به قم اعزام شوند می‌فرماید:

من نمی‌گذارم رئیس سازمان امنیت و رئیس شهربانی قم هر کاری که دلشان خواست انجام دهند. روزی که وقتش برسد، می‌دانم با این ... چگونه رفتار کنم، و چطور آنها را گردن بزنم. (همان: ۱ / ۲۴۰)

بیان چنین جملاتی در آن مقطع، نشان‌دهنده شخصیت بسیار شجاع امام است. رژیم تصور می‌کرد که پس از دستگیری و زندانی شدن امام، ایشان از مبارزه دست برمی‌دارد. بعد از آزادی امام نیز تلاش کردند با انتشار مطالبی در مطبوعات، چنین وانمود کنند که با ایشان مصالحه شده است، اما امام به مدیر روزنامه اطلاعات می‌فرماید:

من از آن آدم‌ها نیستم که اگر یک حکمی کردم، بنشینم چرت بزنم که این حکم خودش برود؛ من راه می‌افتم دنبالش ... و از هیچ چیز نمی‌ترسم بحمد الله تعالی. واللّه، تا حالا نترسیده‌ام؛ آن روز هم که می‌برند، آنها می‌ترسند؛ من آنها را تسلیت می‌دادم که نترسید. (همان: ۲۹۲ و ۲۹۳)

بنابراین، هرچند نگاه اجتماعی و کلان به فقه در مقابل نگاه فردی به آن و نیز شرایط زمان و مکان، در استنباط‌های فقهی، به‌ویژه در تبیین دقیق مسائل مختلف مرتبط با موضوع، اثرگذار است، اما در دیدگاه اول، عمده تفاوتی که باعث شکل‌گیری دو جریان در حوزه می‌شود، مبانی فقهی نیست، بلکه مطالبی است که به شناخت موضوع و تحولات سیاسی - اجتماعی و شناخت از اوضاع اجتماعی و ظرفیت‌ها و مسائل دیگر ارتباط دارد. در حالی که تفاوت دیدگاه اول با دیدگاه دوم به مبانی فقهی برمی‌گردد.

دیدگاه دوم: جریانی است که قیام و انقلاب در عصر غیبت را جایز نمی‌داند. بر همین اساس، سعی در کناره‌گیری از سیاست داشته، یا در نهایت، برخی اصلاحات در حوزه مسائل دینی را از حاکمیت تقاضا می‌کنند، بدون اینکه به سمت تقابل با حاکمیت پیش روند. البته این جریان در حوزه، مبنایی فقهی نداشت، بلکه بیشتر متأثر از دیدگاه سیاست‌پرهیزی حاکم بر حوزه بود.

۱. آقای شریعتمداری.

حضرت امام خمینی، این جریان را «مقدس نما»، (همان: ۱ / ۹۸، ۲۷۸، ۲۸۰) «متحجر» (همان: ۲۷۸، ۲۸۷) و «واپسگرا» (همان: ۲۷۸) می‌نامد که همه چیز را حرام می‌دانستند و خون دلی را که [امام] از متحجران خورده، هرگز از فشارها و سختی‌ها نخورده است. (همان)

البته جریان دیگری نیز وجود داشت که وابسته به رژیم بود و حضرت امام از آنها با عنوان «علمای درباری» (همان: ۴ / ۱۹۲؛ ۲۱ / ۱۲۱) و «وعاظ السلاطین» (همان: ۳ / ۴۳۴؛ ۱۳ / ۹۸) نام می‌برند. این جریان، بیشتر از میان روحانیان درجه سوم و چهارم بودند و شمار آنان اندک بود. (جعفریان، ۱۳۸۱: ۲۱۳) البته این جریان با توجه به مبانی فقهی، جزو جریان‌های حوزوی محسوب نمی‌شوند.

نتیجه

برای تحلیل جریان‌های حوزوی از دهه چهل تا پیروزی انقلاب اسلامی، چارچوب‌های نظری متفاوتی در منابع داخلی و خارجی عرضه شده است. مهم‌ترین چارچوب عرضه‌شده برای جریان‌های حوزوی در منابع خارجی، چارچوبی است که آبراهامیان طرح کرده و کمابیش در سایر تقسیم‌بندی‌ها نیز آمده است. در این منابع، جریان‌های حوزوی از دهه چهل تا پیروزی انقلاب اسلامی، در سه جریان دسته‌بندی شده‌اند:

جریان اول: جریان «کاملاً غیر سیاسی» که معتقد به پرهیز روحانیان از کار پلید سیاست بود و زعامت این گروه را آیات عظام: خویی، خوانساری و مرعشی نجفی بر عهده داشتند؛

جریان دوم: جریان «میان‌رو» که درصدد براندازی سلطنت نبود، بلکه صرفاً خواستار اجرای کامل قانون اساسی مشروطه و نظارت پنج مجتهد بر قوانین مصوب مجلس بود. برخی منابع، از آیت‌الله گلپایگانی، آیت‌الله میلانی و البته اکثر آنها از آیت‌الله شریعتمداری، به عنوان نمایندگان این جریان نام می‌برند؛

جریان سوم: این جریان که با عناوین «مخالفتان روحانی مبارز»، «تندرو»، «رادیکال» و «درصدد انقلاب سیاسی» از آن یاد می‌شود، به مبارزه علنی با رژیم شاه پرداخته، خواهان حذف رژیم شاه از طریق انقلاب سیاسی اسلامی و برقراری حکومت اسلامی بودند. رهبری این گروه را امام خمینی و شاگردانش بر عهده داشتند.

اگر با مسامحه بتوان به نوعی، وجود جریان‌هایی را که در منابع خارجی درباره جریان‌های حوزوی آمده پذیرفت، از نظر محتوا و افراد شاخص جریان‌ها، اشکالات بسیاری در این منابع وجود دارد. در این تقسیم‌بندی‌ها، تلاش شده است جریان علمای «غیرسیاسی»، «محافظه‌کار» و «سنتی»، جریان اصلی حوزه و اکثریت روحانیان، معرفی گردد و در مقابل، جریان انقلابی، با تعبیرهایی مانند «تندرو»، «افراطی» و «بنیادگرا» شناخته می‌شود که البته در اقلیت بوده و آیت‌الله‌های بزرگ با آن مخالف بودند. همچنین این منابع، ایدئولوژی دخالت در سیاست را از ابداعات حضرت امام تلقی می‌کنند که با توجه به شرایط سیاسی و اقتصادی، وارد اندیشه شیعه کرده است. از این‌رو، این جریان را در اقلیت، غیر علمی و غیر اصیل در حوزه، جلوه می‌دهند.

برخی منابع خارجی، از «جریان میانه‌رو» که با مبانی فکری آنها سازگاری بیشتری دارد، تمجید و درباره فرد شاخص این جریان، آیت‌الله شریعتمداری، از تعبیرهای بلندی از جمله: «دموکرات و لیبرال»، «باسواد»، «زیرک» و «مرجع بزرگ قم» استفاده کرده‌اند. آنها کوشیده‌اند در مقابل این جریان، جریان امام خمینی را کم‌اهمیت جلوه دهند.

عمده چارچوب‌های ارائه‌شده در منابع داخلی نیز به سه جریان اصلی در جریان‌های حوزوی اشاره دارند: جریان اول: جریان «پرهیز از سیاست»، «محافظه‌کار» و «غیر سیاسی» است که به دلایل مختلف، از جمله تقدس‌گرایی، کمترین دخالت را در امور سیاسی داشت و بیشترین دغدغه آنها عمل به احکام، تحصیل و تدریس در حوزه‌های علمیه، مسائل معنوی و تربیت طلاب بود. البته در مواقع بسیار خاص، ممکن بود به نوعی حرکت سیاسی، مانند پادرمیانی بین مخالفان و رژیم، اقدام کند. در این جریان، از افرادی چون آیت‌الله سیداحمد خوانساری، آیت‌الله شاهرودی، آیت‌الله اراکی و آقای محمود حلبی (رهبر انجمن حجتیه) نام می‌برند. جریان دوم: «جریان میانه‌رو» است که در عین مخالفت با رژیم پهلوی و مظاهر فساد آن، حاضر به مبارزه قهرآمیز و رودررو با رژیم نبود و حداکثر بر اجرای قانون اساسی، به‌ویژه اصل نظارت پنج مجتهد بر مصوبات مجلس شورای ملی و فعالیت فرهنگی برای توسعه اسلام، تأکید داشت. در این جریان از آیات عظام: گلپایگانی، شریعتمداری و نجفی مرعشی در حوزه علمیه قم و از آیت‌الله میلانی، آیت‌الله قمی و آیت‌الله خویی در سایر حوزه‌ها نام می‌برند. البته با توجه به تفاوت در مبانی و انگیزه‌های مختلف، میزان دخالت این افراد در سیاست، به‌ویژه در جریان شتاب انقلاب، متفاوت بود.

جریان سوم: جریان «فعال» و «انقلابی» است که به طور جدی وارد عرصه سیاست شد و برای براندازی سلطنت پهلوی و ایجاد حکومت اسلامی، به فعالیت گسترده پرداخت. این جریان با حضور فعال روحانیان، به رهبری حضرت امام خمینی علیه السلام شکل گرفت.

منابع داخلی علاوه بر این سه جریان، به جریانی با عنوان «روحانیان وابسته به دربار» یا «علمای درباری» اشاره می‌کنند که موافق رژیم بود و از آن حمایت می‌کرد و در مقابل، مخالف جریان انقلابی بود. بیشتر افراد این جریان، از روحانیان درجه سوم و چهارم و شاغلان در ادارات اوقاف و دفاتر ازدواج و طلاق بودند. افراد این جریان در اقلیت بودند و با نزدیک شدن به پیروزی انقلاب اسلامی، به شدت تعداد آنها کاهش یافت.

منابع داخلی نیز هرچند چارچوب کلی این سه جریان را می‌پذیرند، محتوای آن را با دقت بیشتری تنظیم کرده‌اند؛ بدون اینکه انگیزه خاصی در بزرگ‌نمایی فرد یا جریانی داشته باشند. البته اختلافات جزئی در قرار گرفتن مراجع در دسته‌بندی سه‌گانه مشاهده می‌شود.

هرچند به کمک چارچوب‌بندی‌های ارائه‌شده از جریان‌های حوزوی با نگاه جامعه‌شناختی، می‌توان

جریان‌های حوزوی را تحلیل کرد، به نظر می‌رسد اگر چارچوب‌بندی جریان‌های حوزوی با توجه به مبانی فقهی صورت نگیرد، تحلیل دقیقی از جریان‌ها نمی‌توان کرد.

در چارچوب‌بندی جریان‌های حوزوی بر اساس مبانی فقهی، دو دیدگاه مطرح است:

دیدگاه اول: در این دیدگاه که مربوط به اکثر فقهای شیعه است، دخالت در سیاست نه تنها وظیفه فقهاست، بلکه آنها متولی اداره جامعه هستند و برای به دست گرفتن حاکمیت سیاسی، قیام و انقلاب جایز، بلکه واجب است. در این دیدگاه، دو جریان مطرح است: «جریان انقلابی» که انقلاب را امکان‌پذیر می‌دانست و در این زمینه تلاش‌های جدی می‌کرد و امام خمینی رهبر آن بود؛ «جریان معارض» رژیم شاه، به رهبری مراجعی چون آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله نجفی که این امکان و ظرفیت را در مردم و نیز حوزه نمی‌دیدند. از این رو، با مسئله انقلاب با احتیاط برخورد می‌کردند. اما هرچه پیروزی انقلاب نزدیک و حضور مردم و روحانیان در آن بیشتر می‌شد، مواضع جریان دوم، به مواضع جریان انقلابی نزدیک‌تر می‌گشت و در تحولات سال‌های ۵۶ و ۵۷ به همراهی تبدیل شد.

بنابراین، در دیدگاه اول، تفاوت دیدگاه فقها که در عمل به شکل‌گیری دو جریان در حوزه انجامید، تا حدود زیادی به مبانی فقهی ارتباط ندارد. هرچند نگاه اجتماعی و کلان به فقه در مقابل نگاه فردی به آن و نیز شرایط زمان و مکان، در استنباط‌های فقهی، به‌ویژه در تبیین دقیق مسائل مختلف مرتبط با موضوع، اثرگذار است، اما مطالبی چون شناخت موضوع و تحولات سیاسی - اجتماعی و شناخت از اوضاع اجتماعی و ظرفیت‌ها در شکل‌گیری این دو جریان بیشتر مؤثر بوده است.

دیدگاه دوم: جریانی است که قیام و انقلاب در عصر غیبت را جایز نمی‌داند. بر همین اساس، سعی در کناره‌گیری از سیاست داشته، در نهایت، برخی اصلاحات در حوزه مسائل دینی را از حاکمیت تقاضا می‌کنند. این جریان در حوزه مبنایی فقهی نداشت، بلکه بیشتر متأثر از دیدگاه سیاست‌پرهیزی حاکم بر حوزه بود. جریان دیگری نیز وجود داشت که وابسته به رژیم بود و حضرت امام از آنها با عنوان «علمای درباری» نام می‌بردند. این جریان بیشتر از میان روحانیان درجه سوم و چهارم بودند و شمار آنان اندک بود. البته این جریان با توجه به مبانی فقهی، جزو جریان‌های حوزوی محسوب نمی‌شوند.

منابع و مآخذ

۱. آبراهامیان، یرواند، ۱۳۷۷، *ایران بین دو انقلاب: از مشروطه تا انقلاب اسلامی*، ترجمه کاظم فیروزمند و دیگران، تهران، نشر مرکز.
۲. الگار، حامد، ۱۳۵۹، *نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت*، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، توس، چاپ دوم.
۳. امام خمینی، سید روح‌الله، ۱۳۷۸، *صحیفه امام*، ج ۱۲ و ۲۱، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

۴. امامی، محمد مهدی، ۱۳۸۲، *زندگی‌نامه آیت‌الله العظمی گلپایگانی به روایت اسناد*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۵. باقی، عمادالدین، ۱۳۸۲، *روحانیت و قدرت*، تهران، سرایی.
۶. بدلا، سید حسین، ۱۳۷۸، *هفتاد سال خاطره*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۷. جعفریان، رسول، ۱۳۸۱، *جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی سیاسی ایران*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۸. حسینیان، روح‌الله، ۱۳۸۳، *چهارده سال رقابت ایدئولوژیک شیعه در ایران (۱۳۵۶ - ۱۳۴۳)*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۹. خسروپناه، عبدالحسین، ۱۳۸۹، *جریان‌شناسی فکری ایران معاصر*، قم، مؤسسه فرهنگی حکمت نوین اسلامی (حنا)، چاپ دوم.
۱۰. دارابی، علی، ۱۳۸۸، *جریان‌شناسی سیاسی در ایران*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ چهارم.
۱۱. دفرنوزو، جمیز، ۱۳۷۹، *انقلاب اسلامی ایران از چشم‌انداز نظری*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
۱۲. دوانی، علی، ۱۳۶۰، *نهضت روحانیون ایران*، تهران، مؤسسه خیریه و فرهنگی امام رضا علیه‌السلام.
۱۳. رحیمیان، محمدحسن و سید حمید روحانی، ۱۳۸۹، «جریان‌شناسی تحولات سیاسی در چشم و زبان امام علیه‌السلام و رهبری»، *ماهنامه پاسدار اسلام*، سال بیست و نهم، شماره ۳۴۲.
۱۴. روآ، اولیویه، ۱۳۷۸، *تجربه اسلام سیاسی*، ترجمه محسن مدیرشانه‌چی و حسین مطیعی، تهران، هدی.
۱۵. روحانی، سید حمید، ۱۳۶۱، *شریعت‌مداری در دادگاه تاریخ*، قم، دفتر اسناد انقلاب اسلامی.
۱۶. _____، ۱۳۸۱، *نهضت امام خمینی*، دفتر دوم، تهران، مؤسسه چاپ و نشر عروج، چاپ پنجم.
۱۷. فوران، جان، ۱۳۷۷، *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران*، ترجمه احمد تدین، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
۱۸. کدی، نیکی، ۱۳۷۵، *ریشه‌های انقلاب اسلامی*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم.
۱۹. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴، *اسناد انقلاب اسلامی*، جلد ۱، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ دوم.
۲۰. مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۰، *مدرسه فیضیه به روایت اسناد ساواک*، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی.
۲۱. مظفری، آیت، ۱۳۸۰، *جریان‌شناسی سیاسی ایران معاصر*، قم، زمزم هدایت.
۲۲. معدل، منصور، ۱۳۸۲، *طبقه، سیاست و ایدئولوژی در انقلاب ایران*، ترجمه محمد سالار کسرائی، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
۲۳. نرم‌افزار حدیث ولایت، پیام مقام معظم رهبری به مناسبت رحلت آیت‌الله گلپایگانی، ۱۳۷۲/۹/۱۸.
۲۴. هیرو، دیلیپ، ۱۳۸۶، *ایران در حکومت روحانیون*، ترجمه محمدجواد یعقوبی دارابی، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی